

## بلقیس یا لاقیس؟ (تصحیح کلمه‌ای در بوستان سعدی)

محمود ندیمی هرندی (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور)  
تهمینه عطائی کچوئی (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

در باب هفتم بوستان، آغاز حکایت «در فضیلت خاموشی و آفت بسیار سخنی» در چاپ یوسفی چنین است:

چنین گفت پیری پسندیده دوش	خوش آید سخن‌های پیران به گوش
که در هند رفتم به کنجی فراز	چه دیدم؟ پلیدی سیاهی دراز
توگفتی که عفریت بلقیس بود	به زشتی نمودار ابلیس بود
در آغوش وی دختری چون قمر	فروبرده دندان به لب‌هاش در
چنان تنگش آورده اندر کنار	که پنداری اللیلُ یُعْشِی الثَّهَار...

(سعدی ۱۳۸۱، ص ۱۵۷)

یوسفی در توضیح «عفریت بلقیس» نوشته است: «عفریت بلقیس اشاره است به دیوی که داوطلب شد تخت بلقیس را به نزد سلیمان بیاورد» (یوسفی ۱۳۸۱، ص ۳۷۵)، اما می‌دانیم که بنا بر قصه سلیمان و بلقیس، عفریت اولاً از یاران سلیمان است و نه از نزدیکان بلقیس، دیگر آنکه او صادقانه داوطلب شد که تخت بلقیس را نزد سلیمان حاضر کند و چون برای این کار سرعت عمل دلخواه را نداشت، از این کار بازماند و آصف بن برخیا موفق شد پیش از آنکه سلیمان چشم بر هم زند، تخت او را حاضر کند (← میبیدی ۱۳۵۷، ج ۷، ص ۲۱۷-۲۲۳؛ ابوالفتوح رازی ۱۳۶۷، ج ۱۵، ص ۴۳-۴۷ ذیل «قالَ عَفْرِیتٌ مِنْ أَلْجِنِّ... [سوره النمل، آیه ۳۹]»). بنابراین، نمی‌توان آن «عفریت» مطیع و فرمانبردار سلیمان را

همپایه ابلیس دانست، و اصولاً «عفریت بلقیس» (عفریت داستان سلیمان) نمی‌تواند با پیرنگ داستان سازگار باشد.

حکایت در بعضی از نسخه‌های چاپی روایت دیگری نیز دارد. از جمله در بوستان به تصحیح محمدعلی ناصح چنین آغاز شده‌است:

اگر گوش دارد خداوند هوش	سخن‌های پیرش خوش آید به گوش
سفر کرده بودم ز بیت‌الحرام	در ایام ناصر به دارالسلام
شبی رفته بودم به کنجی فراز	به چشمم در آمد سیاهی دراز
در آغوش وی دختری چون قمر	فروبرده دندان به لب‌هاش بر
توگفتی که عفریت و بلقیس بود	قرین حورزادی به ابلیس بود
چنان تنگش آورده اندر کنار	که پنداری اللیلُ یُعْشَى النَّهَار...

(سعدی ۱۳۸۷، ص ۶۴۵)

بیت مورد بحث ما، به صورتی که در اینجا آورده‌اند، با هیچ‌یک از نسخه‌های دهگانه یوسفی مطابقت ندارد و پیداست که به دست کاتبان تغییر یافته‌است. این بیت در شرح خزائلی (سعدی ۱۳۵۶، ص ۳۱۷) هم با اندکی تفاوت مانند شرح ناصح است. خزائلی و ناصح به نسخه‌ای اشاره نکرده‌اند و معلوم نیست ضبط آنان براساس کدام نسخه اختیار شده‌است. در چاپ‌های دیگر بوستان<sup>۱</sup> نیز روایت روشنی از بیت به دست نمی‌آید و این احتمال را پیش می‌آورد که «عفریت بلقیس» را در زمانی نزدیک به دوره حیات شاعر تغییر داده‌اند.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، بیت در بافت حکایت و پیرنگ داستان توصیف زشتی «پلیدی سیاهی دراز» است و سعدی مرد پلید سیاه دراز را به «عفریت» و «ابلیس» مانند کرده‌است. بنابراین آن کلمه ناآشنا که به بلقیس تبدیل شده، باید صفت و یا مضاف‌الیهی برای عفریت و یا نام موجودی از نوع عفریت و ابلیس باشد. از طرف دیگر کلمه‌ای که در این بیت با ابلیس قافیه شده‌است، قاعدتاً باید به «-یس / -یس» ختم شده باشد و به ضرورت وزن عروضی بیش از دو هجا نباشد. در فرهنگ شرفنامه منیری (تألیف ۸۷۸ هجری)، ذیل «لاقیس»، همین بیت بوستان به عنوان شاهد آمده‌است:

۱. بیت در چاپ فروغی (سعدی ۱۳۸۶، ص ۳۴۷) نیامده‌است، ولی در حاشیه آن (بخش نسخه‌بدل‌ها)، برابر متن یوسفی است. چاپ مصفا (سعدی ۱۳۸۵، ص ۲۸۸) بیت را در متن و حاشیه (بخش نسخه‌بدل‌ها) ندارد.

لاقیس نام دیوی که در نماز و طهارت و سوسه به زشتی نمودار ابلیس بود (فاروقی ۱۳۸۶، ج ۲، دهد. بوستان: توگفتی که عفريت و لاقيس بود / ص ۹۴۵).

لاقيس نسبت به بلقیس ناشناخته‌تر است و با وجود آنکه به گفته مؤلف فرهنگ نظام معنی مذهبی دارد، در گفتار یا نوشتار عموم فارسی‌زبانان یا عربی‌زبانان شهرت ندارد (← داعی‌الاسلام ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۴۶۱).

تحریر لاقیس به بلقیس در کتابت بسیار محتمل‌الوقوع است، به‌ویژه آنکه برای عامه کاتبان کلمه‌ای ناشناخته بوده‌است. در بعضی از متن‌های مورد مراجعه ما لاقیس و ابلیس مقارن همدیگر آمده‌است و دقیقاً در ضبط اصیل بیت سعدی هم همین مقارنت وجود دارد.

#### لاقیس در فرهنگ‌ها

اغلب فرهنگ‌هایی که پس از شرفنامه منیری تألیف شده‌اند، چون همان تعریف و شاهد را دارند، به احتمال نزدیک به یقین بی‌واسطه یا باواسطه از آن گرفته‌اند. با وجود این، مجمع‌الفرس، فرهنگ رشیدی، برهان قاطع، فرهنگ نظام، آن را به‌صورت «لاقیس» آورده‌اند.<sup>۱</sup> از این میان، بعضی در صورت صحیح و اصل آن تردید کرده‌اند؛ برای مثال، رشیدی ذیل لاقیس می‌آورد: «بعضی به قاف گفته‌اند» (رشیدی ۱۳۳۷، ص ۲، ج ۱۲۷۳) و داعی‌الاسلام می‌گوید: «ممکن است با قاف از ماده «لقس» به معنی «عیب جستن» عربی باشد و با فاء تصحیف، چه ماده «لقس» در عربی نیست» (داعی‌الاسلام ۱۳۶۲، ص ۴۶۰). معین در یادداشتی برای لاقیس در برهان قاطع به نقل از منتهی‌الارب نوشته‌است: «لقس: فسوس‌کننده و بدی‌اندازنده میان مردم... لقس: عیب کردن» (معین ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۱۸۷۸).

#### لاقیس در متن‌های تفسیری و دینی

تا آنجا که ما یافته‌ایم، نخستین جایی که مفسران از لاقیس سخن گفته‌اند، آنجاست که از دُرَّیَّة ابلیس سخن گفته می‌شود. ابوالفتوح رازی (درگذشت: ۵۵۲ هجری) در ذیل آیه

---

۱. «لاقیس»، تعریف و شاهد آن در فرهنگ شرفنامه منیری، مجمع‌الفرس (سروری ۱۳۳۸، ج ۳، ص ۱۲۶۸)، فرهنگ رشیدی (رشیدی ۱۳۳۷، ج ۲، ص ۱۲۷۳) و لغت‌نامه دهخدا همانند است، اما در فرهنگ جهانگیری (انجوشیرازی ۱۳۵۱، ج ۳، ص ۶۳۶) و فرهنگ نظام (داعی‌الاسلام ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۴۶۰)، علاوه بر بیت بوستان، یک بیت هم از سوزنی شاهد آمده‌است (همگی ذیل «لاقیس» یا «لاقیس»).

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ  
أَفْتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي [سورة الكهف، آیه ۵۰]» می‌آورد:

مجاهد گفت: ابلیس را چند فرزند بود، لاقیس است و ولهان است و ایشان صاحب طهارت و نمازند که بنی آدم را منع و تشبیط [= بازداشتن کسی از کاری] کنند از طهارت و نماز (ابوالفتوح رازی ۱۳۶۷، ج ۱۲، ص ۳۶۷؛ نیز ← ثعلبی نیشابوری ۱۴۲۲، ج ۶، ص ۱۷۶؛ میدی ۱۳۵۷، ج ۵، ص ۷۰۳).

در بعضی کتاب‌های قصص قرآن، از جمله تاج القصص، در بیان قصه آدم آمده است که ابلیس وقتی به دنیا هبوط کرد، به زمین بصره افتاد و در آنجا از او لاقیس زاده شد: «إِنَّ ابْلِيسَ اهْبَطَ إِلَى أَرْضِ بَصْرَةَ فَوَلَدَ بِهَا لَاقِيسَ» (بخاری ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۹۰).

همچنین، بنا به روایتی، پیامبر اسلام «هامه بن هیم بن لاقیس بن ابلیس» را در قالب پیرمردی عصابه دست بر کوهی در منطقه تهامه [مجاور مکه] دید (← ابوالشیخ الانصاری، ج ۳، ص ۲۶۶؛ ابن عساکر، ج ۷۳، ص ۳۴۶). این «هامه» در متن‌های شیعی به صورت «هام» آمده و مؤمن معرفی شده است، از آن جمله در حیاة القلوب (مجلسی ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۶۳۵) آمده است:

شباطین همه از فرزندان ابلیس اند و در میان ایشان مؤمن نمی‌باشد، مگر یکی که نام او «هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس» است.

### لاقیس در متن‌های ادبی

لاقیس در متن‌های نظم و نثر ادبی فارسی و عربی به ندرت به کار رفته است. تا آنجا که ما یافته‌ایم، کهن‌ترین متنی که در آن لاقیس آمده، قصیده‌ای است از ابن‌رومی (درگذشت: ۲۸۳ هجری) که در هجو ابوالعلاء صاعد بن مخلد (درگذشت: ۲۷۶ هجری) و پسرش ابوعیسی گفته است. ابن‌رومی در این شعر ابوالعلاء و پسرش را در گمراهی و ضلالت به ابلیس و فرزندش لاقیس تشبیه کرده است:

لَمْ يَزَلْ سَادِرًا يَسِيرٌ وَ يَسْرِي      مَنْ هَوَاهُ الْمُضِلُّ فِي أَمْلِيْسِ  
وَ كَذَا صَاعِدًا أَبُوهُ، أَلْبَعُ      سَدًّا لِإِبْلِيسِ وَ ابْنَهُ لَاقِيسِ

(ابن‌الرومی ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۲۲۰)

کسی که هواخواه آن گمراه [= ابوعیسی] و پدرش، صاعد، باشد، پیوسته به بیراهه می‌رود. دور باد (گم باد) ابلیس و پسرش لاقیس!

از قرن پنجم به بعد، در متن‌های فارسی، لاقیس در قالب شخصیتی همپای ابلیس به کار می‌رود. در منظومه علی‌نامه (تألیف ۴۸۲ هجری) در بیان جنگ جمل، عبدالله

عامری (عبدالله بن عامر، حاکم بصره، درگذشت: ۵۷ یا ۵۸ هجری) به ابلیس و لاقیس تشبیه شده است:

سوی خانه شد پیرِ ابلیس کار چو لاقیس کرده تبه روزگار

(ربیع ۱۳۹۰، ص ۱۵)

سوزنی سمرقندی (درگذشت: ۵۶۲ هجری) نیز به دعا می‌خواهد تا آن کسی که به ممدوحش حسد می‌ورزد همواره گرفتار مصیبت باشد، درست مانند ابلیس و لاقیس که پیوسته دچار مصیبت‌اند:

حسودش را بیایی [متن: بیایی] باد علت چنان کاندن جنان ابلیس و لاقیس

(سوزنی، به نقل از انجو شیرازی ۱۳۵۱، ج ۳، ص ۶۳۶)

لاقیس در متن‌های فارسی متعلق به قرن هفتم هجری (عصر پدید آمدن بوستان) نیز ملاحظه می‌شود. در فرائدالسلوک (تألیف ۶۱۰ هجری) آمده است:

در مطبخ حرم کنیزکی زنگباری بوذ کی از غایت مهابت پیکر و دمامت [= زشتی] صورت و زشتی روی و بدخویی گفتم مگر دختر ابلیس است یا خواهر لاقیس. ... شاه را از آن کنیزک پسری آمد که ابلیس از انتساب او آنفت [= ننگ و عار] نمودی و لاقیس از اعتزاء [= انتساب] او استنکاف داشتی. صورتی که گفتمی مگر کراهت و دنائت و بخل و جهل و قبح و خساست و رکاکت و لؤم و شؤم به هم سرشته‌اندی و از آن هیکلی دمیم [= زشت] کرده (سجاسی ۱۳۶۸، ص ۳۲۴ و ۳۲۹).

و عبارت‌های فرائدالسلوک سجاسی به نحو شگفت‌انگیزی به بوستان سعدی همانند است.

صاحب نفثة المصدور (تألیف ۶۳۲ هجری) نیز پس از برشمردن ویژگی‌های ناپسند ملک مسعود (حکومت: ۶۱۹ - ۶۲۹ هجری)، به طنز آورده است:

این معنی [= مجموعه‌ای از ویژگی‌های ناپسند] در خلال آن حلال‌زاده... در همه روم و شام چون کفر ابلیس و فسق لاقیس چنان مجهور شده است و میان خاص و عام آن ملک ظهور یافته که بر این که نوشته شد استغفاری و از اینکه در قلم آمد اعتذاری لازم نیست (زیدری نسوی ۱۳۸۱، ج ۶۲).

شاهد‌های دیگری که پس از این می‌آید نشان می‌دهد که پس از قرن هفتم، عصر سعدی، نیز لاقیس به دلیل معنی منفی و مبهمی که داشته، در متن‌های داستانی و قصه‌های عامیانه پیوسته حضور داشته است. از جمله در داراب‌نامه (تألیف ۸۸۷ هجری) آمده است:

آن دو لشکر دیو و پری و اهرمن و جنی و لاقیسی و ابلیسی، اشترسر و گاوسر و

خوک‌سر و پلنگ‌سر حرب در گرفتند و بر یکدیگر زدند (بیغمی ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۷۵۲).

متن داستانی دیگر، زرین‌قبانامه (تألیف در زمان صفویه)، از منظومه‌هایی است که بعضی آن‌ها را داستان حماسی عامیانه شمرده‌اند.<sup>۱</sup> در اینجا از زبان غرنگان دیو دربارهٔ سام آمده‌است:

دل من از او هست پر درد و غم      به ابلیس و لاقیس خوردم قسم،  
که از تخم سام نریمان شیر      نه برنا بمانم به گیتی نه پیر

(زرین‌قبانامه ۱۳۹۳، ص ۴۳۶)

و سرانجام در داستان معروف امیرارسلان نامدار (تألیف در عهد ناصرالدین شاه قاجار) لاقیس اسم عام تلقی شده‌است، چنان‌که لشکری متشکل از مثلاً صد هزار لاقیس در بیرون شهر اردو می‌زند:

قربانت کردم، در این بیست روز به اقبال بی‌زوالت [از] صد هزار قشون عفریت و جن و غول و لاقیس و دیو و پری سان دیده‌ام. همه حاضرند، در بیرون شهر اردو برپا کرده‌اند (نقیب‌الممالک ۱۳۷۸، ص ۳۷۴).

و در جای دیگر در ردیف عفریت و غول قرار می‌گیرد:  
هر و جب آن صحرا عفریت و غول [و] ساحر و جن و لاقیس خوابیده‌است (همان، ص ۳۸۹).

چنان‌که ملاحظه می‌شود در این حکایت‌های عامیانه لاقیس موجودی است افسانه‌ای همتای ابلیس و عفریت و غول، و از عناصر و شخصیت‌های مبهم و منفی که می‌تواند نقش دشمن را بازی کند و در برابر قهرمان داستان قرار گیرد و با آن مبارزه کند و طبیعی است که گویندگان و شنوندگان این داستان‌ها کمتر به اصل و معنی این نوع کلمات می‌اندیشیده‌اند، اما نقش داستانی و طیف معنایی آن‌ها را در افسانه می‌پذیرفته‌اند.

۱. در زرین‌قبانامه نام دختر طغرای زرین‌کلاه، که سلیمان او را به همسری خود درآورد، نیز «لاقیس» است. او خود را به سلیمان این‌گونه معرفی می‌کند:

بگفت: ای رسول خدای جهان      مرا نام لاقیس فرخنده دان

(زرین‌قبانامه ۱۳۹۳، ص ۳۴۸).

### منابع

- ابن الرومی، علی بن عباس (۱۴۲۳ هجری / ۲۰۰۲ میلادی)، دیوان ابن الرومی، شرح احمد حسن بسج، الطبعة الثالثة، بیروت، دار الکتب العلمية.
- ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق، دار الفکر، بیروت.
- ابوالشیخ الانصاری، عبدالله بن محمد، طبقات المحدثین باصبهان و الواردین علیها، بیروت، مؤسسة الرسالة.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (۱۳۶۷)، روض الجنان و ریح الجنان فی تفسیر القرآن (مشهور به تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی)، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد.
- انجو شیرازی، میرجمال‌الدین (۱۳۵۱)، فرهنگ جهانگیری، به تصحیح رحیم عفیفی، دانشگاه فردوسی، مشهد.
- بخاری، ابونصر احمد بن محمد (۱۳۸۶)، تاج القصص، با مقدمه و تصحیح علی آل‌داود، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
- بیغمی، محمد بن احمد (۱۳۹۱)، داراب‌نامه، به تصحیح ذبیح‌الله صفا، علمی و فرهنگی، تهران.
- ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن محمد (۱۴۲۲ هجری / ۲۰۰۲ میلادی)، الکشف و البیان (المعروف بتفسیر الثعلبی)، دراسة و تحقیق ابی‌محمد بن عاشور، مراجعة و تدقیق نظیر الساعدی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- داعی الاسلام، محمدعلی (۱۳۶۲)، فرهنگ نظام، دانش، تهران.
- ربیع (۱۳۹۰)، علی‌نامه، به تصحیح رضا بیات و ابوالفضل غلامی، میراث مکتوب، تهران.
- رشیدی، عبدالرشید تنوی (۱۳۳۷)، فرهنگ رشیدی، به تحقیق و تصحیح محمد عباسی، کتابخانه بارانی، تهران.
- زرین‌قبانامه (۱۳۹۳)، از نویسنده‌ای ناشناس، مقدمه تصحیح و تعلیقات سجاد آیدنلو، سخن، تهران.
- زیدری نسوی، شهاب‌الدین محمد (۱۳۸۱)، نفثة‌المصدر، تصحیح و توضیح امیرحسن یزدگردی، توس، تهران.
- سجاسی، اسحاق بن ابراهیم (۱۳۶۸)، فرائد السلوک، به تصحیح نورانی وصال و غلامرضا افراسیابی، پاژنگ، تهران.
- سروری، محمدقاسم (۱۳۳۸)، مجمع‌الفرس، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، سه جلد، تهران، علمی.
- سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۵۶)، کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، امیرکبیر، تهران.
- سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۸۱)، بوستان، به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، خوارزمی، تهران.
- سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۸۴)، بوستان، به اهتمام و تصحیح عبدالعظیم قریب، شرح و توضیح ابیات و یادداشت‌ها و فهرس یحیی قریب، روزبهان، تهران.

- سعدي شیرازی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۸۵)، غزلیات، تصحیح غلامحسین یوسفی، سخن، تهران.
- سعدي شیرازی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۸۵)، کلیات سعدي، به کوشش مظاهر مصفا، روزنه، تهران.
- سعدي شیرازی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۸۷)، بوستان، شرح محمدعلی ناصح، به کوشش خلیل خطیب رهبر، صفی‌علیشاه، تهران.
- سعدي شیرازی، شیخ مصلح‌الدین (۲۵۳۶ = ۱۳۵۶)، بوستان، شرح محمد خزائلی، جاویدان، تهران.
- فاروقی، ابراهیم قوام (۱۳۸۶)، شرفنامه منیری (فرهنگ ابراهیمی)، جلد ۲، به تصحیح حکیمه دبیران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- مجلسی، محمدباقر (۱۳۸۴)، حیاة القلوب، تحقیق علی امامیان، سرور، قم.
- معین، محمد (۱۳۷۶)، حواشی بر برهان قاطع، تألیف محمدحسین بن خلف تبریزی، امیرکبیر، تهران.
- مبیدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۵۷)، کشف الاسرار و عدة الابرار، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، امیرکبیر، تهران.
- نقیب‌الممالک، میرزا محمدعلی (۱۳۷۸)، امیرارسلان، مقدمه محمد جعفر محبوب و کریستف بالایی، مؤسسه فرهنگی هنری سینمایی الست فردا، تهران.